

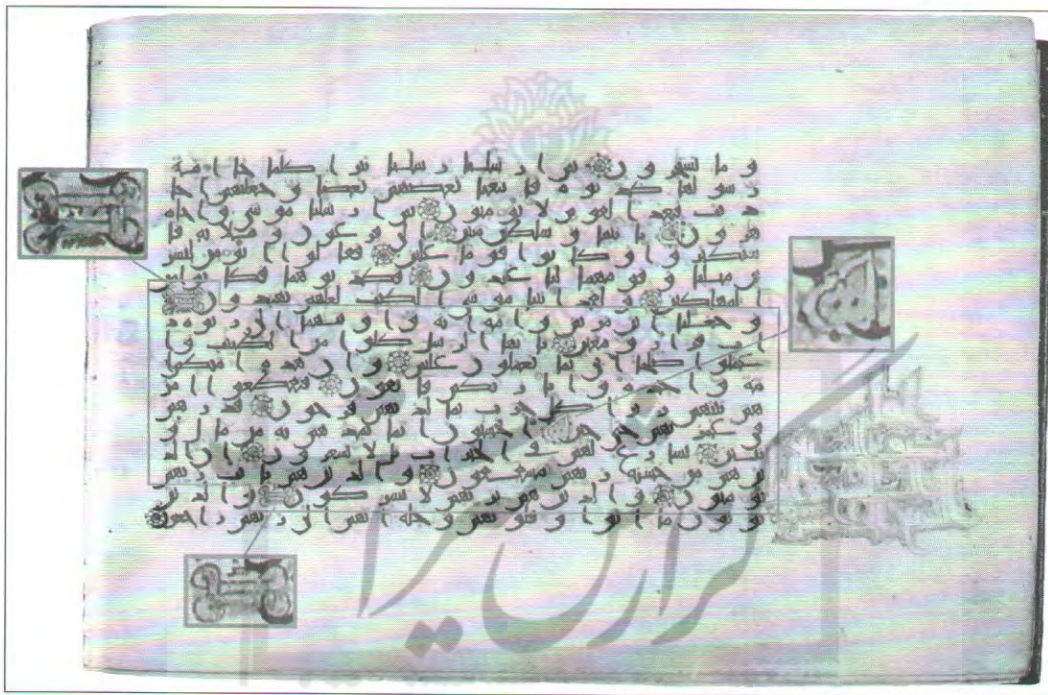
پاره‌ها و نکته‌ها

ده آیت و عشر خوانی

کتابت قرآن در سده‌های نخستین اسلامی دارای ویژگی‌ها و بخش‌بندی‌هایی بود که رفته‌رفته متروک گشته و یا به دست فراموشی سپرده شد. پدیدار آمدن این بخش‌بندیها به دلایل گوناگون بوده است. مثلاً می‌دانیم که شماری از این بخش‌بندیها مرتبط با مواد و مصالح کتابت بوده است چنانکه در سده‌های نخستین، به دلیل استفاده از کاغذهای پوستی و قلم درشت برای نگارش، در هر صفحه

برای اینکه این نشانه‌ها با وضوح بیشتری نمایان شود، آنها را با بزرگنمایی بیشتر در حاشیه صفحه نمایش داده‌ایم. دو نشانه مستطیلی شکل در سوی چپ مربوط به ده آیتها (اعشار/ عواشر) و نشانه بادامی شکل در سوی راست مربوط به پنج آیتها (اخماس) است.

در سده‌های سپسین، پنج آیتها را معمولاً به همان صورت بادامی شکل و ده آیتها را به صورت مدور ترسیم می‌کردند؛ اما جایگاه آنها به جای میانه آیه‌ها، به حاشیه صفحات منتقل شد. در یکی از عبارتهای منشآت خاقانی (ص ۹۸) تصریح بدان شده است که اعشار و اخماس را در حاشیه صفحه ترسیم می‌کردند: «چون موالات آن صدر در صحیفه سینه خادم وقف تام است، او را از ورق قبول و



شکل ۱

یادکرد چون اعشار و اخماس بر حاشیه افگندن نه سنت خادم‌نوازی باشد»^۱

با توجه به شکل ده آیتها و اینکه آنها را به زر محلول

۱. مأخذ تصویر: سبک عباسی (قرآن‌نویسی تا قرن چهارم هجری

قمری)، فرانسیس (فرانسوا) دروش، ترجمه پیام بهتاش، تهران،

نشر کارنگ، ۹۷۳۱ش، ص ۸۴۱؛ نمونه‌های دیگری نیز در

تصاویر مصحفهای این کتاب دیده می‌شود.

۲. منظور این است که محبت ممدوح در دل من مانند عبارت

وقف در متن نوشته می‌شود نه مثل عواشر و اخماس بر حاشیه

مصحف.

فقط چند آیه نگاشته می‌شد و لذا ناگزیر بودند تا مصحفها

را در چندین مجلد - مثلاً شصت یا سی پاره - بنویسند.

این ویژگی برای برخی بخش‌بندیها مصداق ندارد و از

این جمله، نشانه‌هایی بود که میان هر پنج آیه و ده آیه

ترسیم می‌شد.

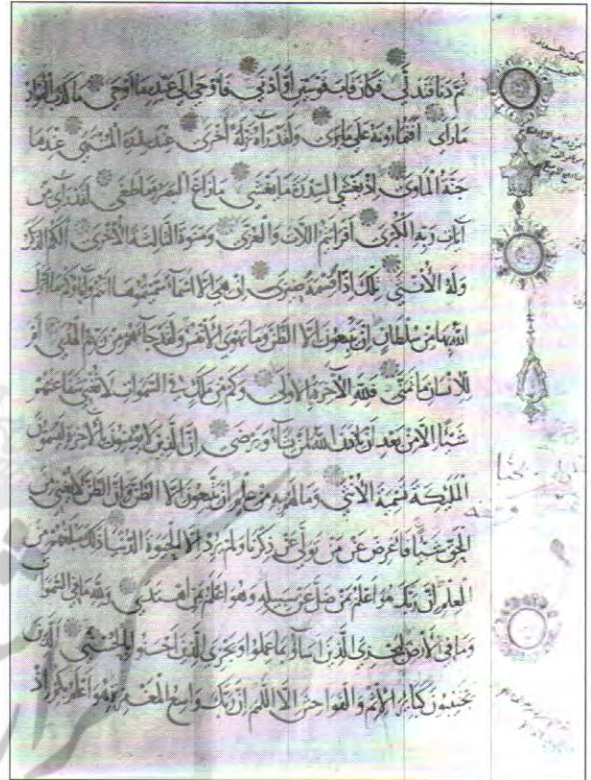
ترسیم این نشانه‌ها در مصحفهای سده‌های نخستین،

همانند «فواصل آیات» در میانه آیه‌ها و معمولاً به زر حل

انجام می‌شد. نمونه‌ای از این نشانه‌ها را در «شکل ۱»

می‌بینیم.^۱

ترسیم می‌کردند، در برخی سروده‌های فارسی این نشانه‌ها را به ستارگان تشبیه کرده‌اند و ما در تعلیقه بیت ۳۳ تحفة‌العراقین خاقانی (تصحیح نگارنده) به این موارد اشاره کرده‌ایم؛ لذا از یادکرد شواهد درمی‌گذریم. برای دیدن نمونه‌ای از این شیوه نشانه‌گذاری، در «شکل ۲» تصویر یکی از صفحات مصحف ۲۲۶۱ کتابخانه آستان قدس رضوی (مورخ ۵۸۶ق) را می‌بینیم که تذهیب آن بر دست محمدبن علی بن سلیمان راوندی - نویسنده راحة‌الصدور - انجام شده است.^۱



شکل ۲

در این تصویر، نشانه‌های دایره‌ای شکل مربوط به ده‌آیتها و نشانه‌های بادامی شکل مربوط به پنج‌آیتها است.^۲ ترسیم نشانه‌های ده‌آیت و پنج‌آیت تا پایان سده هفتم هجری در مصحفها رواج داشت، اما این نشانه‌ها را در مصحفهای نگاشته شده پس از سال ۷۷۰ ق - مگر به ندرت - نمی‌بینیم.

درباره بخش‌بندی آیه‌ها به عواشر در برخی فرهنگها دلایلی درج شده است. برای نمونه در غیث‌اللغات (محمدبن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کانون معرفت، ج ۲، ص ۳۸)

ذیل «عشر» آمده: «... بالضم: دهم حصه از چیزی و به معنی ده‌آیت قرآن مجید را گویند که در زمان قدیم رسم قاریان این بود که شاگرد خود را هر روز ده آیت سبق می‌دادند».^۳

از آنجا که برخی از این مطالب، حاصل برداشت نویسندگان این‌گونه فرهنگها از روی ابیات و شواهد است، گاهی نمی‌توان اطمینان چندانی به گفته‌های آنان داشت اما آنچه در غیث‌اللغات یاد شده توسط منابع کهن‌تر تأیید می‌شود و گزارش آن را - اگر درست باشد - حتی به زمان پیامبر «ص» می‌رساند. برای نمونه در فضائل بلخ (ترجمه عبدالله محمدبن محمدبن حسین حسینی بلخی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش، ص ۳۱۵) آمده: «فقیه ابولیت رحمه‌الله روایت کرده است - مسند - که: صحابه محترم از حضرت رسالت قرآن می‌آموختند عشر عشر را لفظاً لفظاً و تا معنی علم و عمل مقرر نکردندی به عشر دیگر نگشتندی».

نیز در معید النعم و مبیید النقم (تاج‌الدین ابی‌نصر عبدالوهاب السبکی [۷۲۷-۷۷۱ق]، داوود ولهلم موهرمین، لیدن، بریل، ۱۹۰۸م، ص ۱۵۶) عبارتی هست که نشان می‌دهد رسم عشرخوانی تا سده هشتم در سرزمین مصر رواج داشته است: «قارئ العشر: و ینبغی أن یقدم قراءة العشر فیكون قبل الدرس و عقیب فراغ الربعة إذا كان الدرس فیہ ربعة تدور كما هو الغالب و ان یقرأ آیه مناسبة للحال».

زر (گنج) و دلیری

در میان باورهایی که از دیرباز در ذهن عوام وجود داشت، عقیده‌ای هست مبنی بر تأثیر مجاورت با عنصر «زر» در دلیری انسان و جانوران. این اندیشه تا روزگار ما نیز همچنان تداوم داشته است چنانکه تا همین اواخر، هنگام درگرفتن جنگ و نزاع، قطعه‌های «زر» را در ظرفی آب می‌انداختند و آن آب را - معمولاً به کودکان - می‌نوشتند. گویا این کار بر آن پندار استوار است که تکه زر، پدیدارکننده نوعی نیرو در آب می‌باشد که از نگرانی و ترس کاسته و بر دلیری می‌افزاید.

۱. نک: «مصحفی به خامه صاحب راحة‌الصدور»، علی صفری آق‌قلعه، گزارش میراث، مسلسل ۲۵ و ۲۶، صص ۳۱-۴۱.
۲. بدیهی است که فاصله میان دو نشانه پنج آیت نیز ده آیه است.
۳. نک: فرهنگ جهانگیری، ج ۳، ص ۱۵۴.



این اندیشه ریشه در روزگاران دور دارد، چنانکه در باب «الحمامة المطوقة» از ترجمه کلیله و دمنه (انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران، دانشگاه تهران و امیرکبیر، ۱۳۸۱ش [چ ۲۲]) حکایتی درج شده است از موشی که در خانه زاهدی مقام داشت و طعمه از سلّه او برمی گرفت. زاهد از این ماجرا آگاه شده و سلّه را به میخی بر دیوار کوبید تا دور از دسترس موش باشد. موش به آن نیز دست یافت چنانکه زاهد به تنگ آمد و روزی موضوع را با مهمان جهان دیده‌ای که نزد او رسیده بود در میان نهاد. آن مهمان به زاهد گفت (از کلیله و دمنه بهرامشاهی، ص ۱۷۳): «... مرا به دل می‌آید که این موش، چندین قوت به دلیری می‌تواند کرد. تبری طلب تا سوراخ او بگشایم ...»

و سپس حکایت از زبان موش ادامه پیدا می‌کند: «در سوراخ من هزار دینار بود. ندانستم که کدام کس نهاده بود لکن بران می‌غلطیدی و شادی دل و فرح طبع من ازان می‌افزود و هرگاه که ازان یاد کردم، نشاط در من ظاهر گشتی. مهمان زمین بشکافت تا به زر رسید؛ برداشت و زاهد را گفت: بیش آن تعرض نتواند رسید. من این سخن می‌شنوادم و اثر ضعف و انکسار و دلیل حیرت و انخزال در ذات خویش می‌دیدم ...»^۱

این روایت در اصل سنسکریت متن نیز موجود است (نک: پنچانتترا، ایندوشیکهر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ش، ص ۱۰۶) و لذا پیشینه آن به هند باستان — دست‌کم به پیش از تدوین متن بر دست برزویه در دوره انوشیروان ساسانی — بازمی‌گردد؛ اما گزارش مشابهی نیز راجع به دوره انوشیروان در دست داریم. این حکایت در نوروزنامه منسوب به خیام (در: کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام، به کوشش محمد عباسی، تهران، کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۸ش) درج شده است. در آنجا بخشی هست با عنوان «اندر علامت دفینها» که به چند حکایت درباره تأثیر گنج بر موجودات اختصاص یافته است. در آنجا (ص ۳۲۹) حکایتی بدین‌قرار آمده است: «روزی نوشینروان به باغ سرای اندر، حجام را بخواند تا موی بردارد. چون حجام دست بر سر وی نهاد گفت: ای خدایگان! دختر خویش به زنی به من ده تا من دل [تو] از جهت قیصر فارغ گردانم. نوشینروان با خود گفت: این مردک چه می‌گوید؟ از آن سخن گفتن وی عجب

داشت ولیکن از بیم آن استره که حجام به دست داشت هیچ نیارست گفتن. جواب داد: چنین کنم تا موی نخست برداری. چون موی برداشت و برفت، بزرجمهر را بخواند و حال با وی بیگفت. بزرجمهر بفرمود تا حجام را بیاوردند. وی را گفت: تو به وقت موی برداشتن با خدایگان چه گفتی؟ گفت: هیچ نگفتم. فرمود تا آن موضع را که حجام پای بر وی داشت بکنند. چندان مال یافتند که آن را اندازه نبود. گفت: ای خدایگان! آن سخن که حجام گفت نه وی گفت؛ چه، این مال گفت بر آنچه دست بر سر خدایگان داشت و پای بر سر این گنج. و به تازی این مثل را گویند: من یری الکنز تحت قدمیه یسأل الحاجة فوق قدره.»

همین حکایت در مخزن الاسرار (نظامی گنجوی، عبدالکریم علی‌اوغلی عزیزاده، باکو، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ۱۹۶۰م، ص ۲۳۴) با تغییر نام «انوشیروان» به «هارون عباسی» یاد شده است که چند بیت آن را در اینجا می‌بینیم:

دور خلافت چو به هارون رسید
رایت عباس به گردون رسید ...
موی تراشی که سرش می‌سترد
موی به مویش به غمی می‌سپرد
کای شده آگاه ز استادیم
خاص کن امروز به دامادیم ...
تا قدمش بر سر گنجینه بود
صورت شاهیش در آینه بود
چون قدم از گنج تهی ساز کرد
کلبه حجامی خود باز کرد

سیر و سرکه و مغناطیس

در سخنهای روزانه شنیده‌ایم که دل فلانی چون سیر و سرکه می‌جوشد (در اضطراب است). بجز این تعبیر — که در آن از سیر و سرکه در کنار یکدیگر یاد شده — عقیده

۱. این ماجرا در داستانهای بیدپای (ترجمه محمدبن عبدالله البخاری، تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱ش، [نوشته ۵۴۱-۵۴۴ق.]. صص ۱۶۲-۱۶۳) و همچنین در کلیله و دمنه منظوم (احمدبن محمود قانع‌ی طوسی، تصحیح ماگالی تودوا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ش، [سروده حدود ۶۵۸ق.]. ص ۲۴۳) مندرج است.

درباره یک جستار

رساله «ابتدای دولت خوارزمشاهیان و پایان کار سلطان محمد خوارزمشاه» را در گزارش میراث خواندم. نکاتی به نظرم رسید که یادآور می‌شوم.

در این مقاله نویسنده در دو سطر آخر هدف خود از نگارش را چنین بیان می‌دارد: «اینها دانسته‌هایی است که از وقایع مرتبط با مرگ خوارزمشاه از متون به دست می‌آید.» از این رو باید این جستار چنین نام می‌گرفت: «نکته‌هایی درباره تاریخ مرگ سلطان محمد خوارزمشاه.» مقاله هفت صفحه است. اما اگر عنوان مقاله و عکس و کتابنامه را از مقاله کم کنیم تنها دوازده ستون متن به دست می‌آید. آمار اطلاعات مقاله چنین است:

مرگ خوارزمشاه ۸ ستون (۸ از ۱۲ = ۶۶ درصد)
تاریخ دقیق مرگ خوارزمشاه ۲/۵ ستون (۲/۵ از ۱۲ = ۲۱ درصد)

حرف نهایی نویسنده و چکیده مقاله این چند جمله است: «چنانکه دیدیم، تاریخ مرگ علاءالدین در رساله "ذکر ابتداء دولت خوارزمشاهیان" شب آدینه اول شعبان ۶۱۷ ق یاد شده است و می‌بینیم که این تاریخ با آنچه سراج‌الدین قمری در سروده خود آورده (شنبه هفتم رمضان ۶۱۷ ق) حدود سی‌ویک روز فاصله دارد. و باز می‌بینیم که تاریخ مندرج در این دو اثر با تاریخ یاد شده در مجمل فصیحی نیز مطابقت ندارد. عجالتاً نمی‌توان در ترجیح یکی از این تاریخها بر دو مورد دیگر سندی ارائه کرد ولی گمان نویسنده این سطور بر آن است که سروده سراج‌الدین قمری به دلیل منظوم بودن کمتر در معرض اشتباه قرار دارد.»

نویسنده متأسفانه به هیچ تقویم تطبیقی منتشرشده‌ای مراجعه نکرده و از این رو متوجه نشده که نه اول شعبان سال ۶۱۷ ق شب آدینه است و نه هفتم رمضان سال ۶۱۷ ق روز شنبه. اصلاً نویسنده حتی شمارش نکرده که بین اول شعبان تا هفتم رمضان نمی‌توانسته ۳۱ روز فاصله باشد مگر ماه شعبان ۲۴ روزه بوده باشد.

کوشیار گیل

عامیانه دیگری وجود داشته که بیان‌کننده عملکرد دگرگونه سیر و سرکه بر روی سنگ مغناطیس است. نمی‌دانیم که این باور تا چه اندازه به واقعیت نزدیک است، اما نمونه‌های آن در متون کهن دیده می‌شود. برای نمونه در گزارشنامه (اسدی طوسی، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۵ش [ج ۲]، ص ۲۵۰) هنگام یادکرد از جزیره افسانه‌های «لاقطه» و مردمان آن آمده:

به پیکارشان نیستم چاره چیز
نه ز آهن سلیحی توان برد نیز
که گهشان همه سنگ آهنکش است
دری تنگ و ره در میان ناخوش است
در آن ره ز کف تیغ و مغفر ز سر
بپرد به کردار مرغ به پر ...
یکی مرد فرزانه ز ایران‌زمین
چنین گفت با پهلوان‌گزین
که گر سیر بر سنگ آهنربای
بمالی، نیاهنجد آهن ز جای
به سرکه از آن پس چو شوییش باز
دگر ره کشد نزدش آهن فراز

مشابه همین مطلب در عجایب‌المخلوقات و غریب‌الموجودات (زکریابن محمدبن محمود الکمونی القزوی، به کوشش نصرالله صیوحی، [بی‌تا]، [بیجا]، ص ۲۰۹) در ذیل «مقناطیس» یاد شده است: «... معدن او ساحل بحر هند است و از بهر این معنی کشتیها را هیچ مسمار نبود ... و اگر در سفینه‌ای بحر هند [مسمارهایی] از آهن بود، چون به معدن آن رسند همچون مرغی بپرد و بدان کوه متعلق شود. و اگر بوی سیر به مقناطیس رسد عملش باطل شود و اگر در سرکه اندازند به صلاح آید...»

افزون بر این، در بیشتر کتابهایی که به خواص اشیاء اشارتی دارند، این تأثیر باشکوه سیر و سرکه بر مغناطیس دیده می‌شود (نک: نزهت‌نامه علائی، شهردان بن ابی‌الخیر رازی، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش، [نوشته سده پنجم]، ص ۳۱۳؛ بحرال فوائد، از ناشناس، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ش [متن نیمه نخست سده ششم]، ص ۴۰۶).

علی صفری آق‌قلعه

گزارش میراث

دوره دوم، سال چهارم، شماره ۳۶، آذر و دی ۱۳۸۸

